



ضیا

باسواد؟!!

نوشته محمد ضیا (سیدنی)

همه میدانند که نام افغانستان با فرهنگ و مدنیت بیش از پنجهزار سال گره خورده؛ دانشمندان، شاعران، فیلسوفان و هنر مندان فراوان را در آغوش پرورانده است. اما، تاریخ معاصر نشان میدهد؛ در اثر سلطه جویی ها و قدرت طلبی های شاهان و حاکمان بی دانش و بی سواد، این سرزمین صحنه جنگها، برادر کشی ها و وحشت قرار گرفته بود که تا حال ادامه دارد. درین میان عده کثیری از مردم فرزانه و مستعد آن بود و است که از علم، دانش، کتاب و قلم به دور نگهداشته شده اند.

اگر به نزدیکترین تاریخ معاصر کشور، یعنی دوره امیر شیر علی خان توجه نمائیم، دیده میشود که امیر موصوف نخستین مکتب عصری را در کابل پایه گذاری کرد و بعداً در دوره های امیر حبیب الله خان، امان الله خان و تا عصر ظاهر شاه، کم و بیش رونق پیدا نمود. در آن وقت، ساخت و ساز زندگی اکثریت ساکنان این خطه را دهقانی و فلاحی و از تعداد دیگر آنرا صنعت چون آهنگری، زرگری، مسگری، نجاری و... برخی را تجارت و دوکانداری تشکیل میداد.

هرگاه بصورت خاص دوره بعد از امان الله خان را در نظر بگیریم، درین موقع از یکطرف توجه مردم به شغل و پیشه پدیری و خانوادگی معطوف بود و از جانب دیگر مکتب بوسیله عوامل انگلیس بدنام شده بود، مردم چنین می پنداشتند؛ اگر فرزندان شان به مکتب بروند (لاتی و کافر) میشوند، ازینرو والدین به مکتب، سواد و دانش اندوزی

اولاد های شان علاقه نشان نمیدادند . چه بسا والدینی که با ده ها حيله وبهانه، مانع رفتن اولاد های شان به مکتب میشدند.

طی دهه های اول قرن بیست خاصاً پس از نهضت نسوان در کشور، مکتب و مکتب خوانی (در شهر ها) آهسته ، آهسته رونق یافت. اما با تاسف که شرایط بد شگون سیاسی وبی توجهی سلطنت ظاهر شاهی با شرایط نا درست آموزشی از نگاه مکتب، وسایل درسی، کتاب و بخصوص نبود آموزگاران مسلکی، روند تعلیم وترتیبه موافق به اقتضای روز را در حد قابل ملاحظه کند ساخته بود. با وجود آن اگر پسران یا دخترانیکه از مکاتب یا موسسه های تعلیمی وتحصیلی فارغ میشدند، بیحد مباحثات میکردند چه جای آنکه اگر فراغت شان از دانشگاه ها می بود.

آهسته، آهسته فرهنگ مکتب خوانی دامنه فراختر حاصل کرد. درین میان کسانی بودند که شبان وروزان درس خوانده بودند، زحمت کشیده بودند وبسا ناملایمات را به خاطر حصول تحصیل وکمال متقبل شده بودند که این روند بدون تردید تابه اکنون ادامه دارد. همچنان کسان دیگر نیز وجودداشتند وهنوز هم وجود دارند که به اصطلاح با تیله وتنبه وبپشت سر گذشتانندن ناکامی ها ، مشروطی ها ویا با ده ها واسطه وذریعه، قباله روباه را مثلاً از صنف 12 (جیم) ویا هرصنف دیگر حاصل کرده اند و (به نام - سواد) را یاد گرفتند یا نگرفتند، اما؛ بحیث کاتب، سرکاتب، مامور، معلم ویا خورد ضابط وهرچیز دیگر مقررشدند. متاسفانه حکومت های بعدی معیار دانش ولیاقت را اختصاصی ساختند؛ چنانچه: معیار دانش ولیاقت در زمان خلقیها وپرچمیها؛ نوکر بودن به روس و داشتن بروتهای کشال و در زمان تنظیمی ها درازی ریش ونوکر بودن به پاکستانیها وایرانیها ودر زمان موجود چپاول ووابسته گیها به مافیا (دور ازجان اشخاص شریف ونجیب در هر دوره) در نظر گرفته شد.

بلی! از اصل مطلب دور نرویم؛ هدف درین جاست که بعضی افراد از گروپ همان (به تیله وتنبه مکتب خوانده گان) که از برکت (چپه چرخک 7 ثور) وجنگهای ویرانگر تیکه داران اسلام در افغانستان ، با هر اسم و رسمی به استرالیا (یا غرب) آمده اند، این افراد در بعضی مواقع با گپ های کلان وفراموش کردن زندگی گذشته شان ویا داشتن مال ومنال ، به دیگران وبخصوص به آنهایی که با صد ها خون جگر درس وتعلیم خوانده اند واز سجایای عالی انسانی برخوردار اند، وهم اکنون نیز به زندگی با عزت به سر میبرند، به گونه ناجور ونا صواب مینگرند و در بعضی موارد به آنها نیشخند هم میزنند. این گلایه را یکتن از هموطنان محترم ما که از طرف به اصطلاح یکی از مکتب خوانده ها دیده بود، با هفته نامه افق در میان گذاشت که خاطرش ازین گونه طرز تلقی سخت آزرده شده است.

فکر میشود حقیقت معلوم است، چنانچه: (کسانی که خود دانش ندارند، به دانش دیگران حسرت میبرند و کوشش میکنند خوبی های دیگران را بی ارزش جلوه دهند). پس معلوم میشود که همچو افراد از سواد واقعی و دانش کافی برخوردار نیستند. آنها فکر میکنند که سواد یعنی خواندن یگان لوحه آرایشگاه و یا استفاده کردن عطر و پودر (برای خانمها) و یا کف و کالر (برای آقایان) برای شان کافیست و به مقصد رسیده اند. خود را تعلیم یافته، روشنفکر و همه کاره حساب میکنند. اما وقتیکه جای علم و فضل و کمال برسد، چار غوک میکنند یا دهن شان باز میماند، آنگاه میدانند که خود شان، کور خوانده اند و چیزی در بساط شان نیست.

نکته قابل تامل اینست، که عده ای، اگر خانمها اند و یا آقایان اند، تاهنوز در نزد شان از (سواد، روشنفکر و تحصیل کرده) کدام تعریف روشن وجود ندارد. در نزد آنها با سواد بودن و روشنفکر بودن و تحصیل کرده بودن همان چیزی تصور شده است که چند سالی مکتب رفته اند، شهادتنامه های اصلی یا جعلی را گرفته اند و در فرجام ما مور صاحب یا معلم صاحب ... شده اند و حالا از زندگی پر زرق و برق برخوردارند و یا آنها میتوانند به آرایش و پیرایش، یا لغت پرانی و (کته گویی) بپردازند. لیکن به خاطر داشته باشیم که معنی حقیقی سواد، تحصیل و روشنفکری مفهوم بسیار وسیعتر را دارد. سواد تنها به حاصل کردن شهادتنامه نیست. چنانچه اداره یونسکو - ساز مان ملل متحد ساده ترین تعریفی را که از (سواد) بیان کرده، این است:

باسواد: کسی که بتواند یک متن ساده و کوتاه را در زمینه زندگی روزمره اش بخواند، بنویسد و درک کند. از لحاظ عملی باسواد کسی است که بتواند در کلیه فعالیت هایی که برای عملکرد مؤثر گروهی و اجتماعی آنها سواد ضرورت دارد شرکت کند و از خواندن و نوشتن و محاسبه برای پیشرفت خود و اجتماعش استفاده کند.

بی سواد: بی سواد کسی است که نتواند یک متن ساده را بخواند و بنویسد. بی سوادی را نمی توان به معنای فقدان دانش و حکمت در شخص فرض کرد ولی می توان گفت بی سواد فردی است که به دانش های جدید دسترسی ندارد و نمی تواند در جامعه خویش نقش تاثیرگذار و مشارکت فعالی را داشته باشد. بی سوادی یکی از مشکلات اجتماعی است نه فردی، که معمولاً با مشکلاتی چون فقر، بیکاری، فقدان بهداشت و جرم ارتباط دارد.

پس، کسانی که معنای وسیعتر آن با سواد گفته میشوند که توانایی خواندن و نوشتن را داشته باشند. در ضمن آنچه را که تفکر میکنند و یا در ذهن شان میگذرد، بصورت واضح و روشن وبدون عیب از نگاه (نوشته) آنرا به روی کاغذ بیاورند، تا پیام شانرا دیگران چه از نگاه محتوی و چه از نگاه شیوه نوشتاری و بیان آن فهمیده بتوانند.)

درحالی‌که این به اصطلاح با سوادان توانایی نوشته دعا و سلام را ندارند) و همچنان با سواد به کسانی اتلاق میشود، که از خواندن یک مطلب، حد اعظم استفاده کرده بتوانند، موضوع زیر خوانش خود را تحلیل، تجزیه، ارزیابی و نقد کرده بتوانند. در غیر آن با سواد بودن معنی آنرا ندارد، که مطالب یک کتاب یا یک نوشته صرفاً روی خوانی شود اما از آن استفاده مطلوب حاصل نشود. در قبال آن این نکته نیز مهم است که معیار شخصیت عالی انسان، صرفاً بسته‌گی به خواندن و نوشتن ندارد، بلکه عوامل مختلف است که به آدمی هویت اجتماعی مثبت و یا منفی میدهد. پس چقدر بجا خواهد بود که به قول پیامبر گرامی اسلام که سعدی آنرا چنین آورده است:

چنین گفت پیغمبر راستگوی

زگهواره تا گور دانش بجوی

یعنی سواد به معنای واقعی آن یاد گرفته شود، و در پر تو علم و دانش، هم به خود ارزش قایل شویم و هم به دیگران ...

به امید همچو فرخنده روز. (ضیا)